

ذیلی بر تصحیح دیوان مسعود سعد سلمان

محمد مہیار*

اشعارش از او به نیکی یاد کرده است، در این هنگام برای دیدار با وی به چالندر می‌آید و در ضمن نامہای ہم از شخصی به نام سلیمان اینانج‌بیک، ہمراه وی است. مسعود سعد ہم قصیدہای (قصیدہ شماره ۱۸۰ در دیوان) در مدح قاضی خوش‌پیام می‌سراید و در ضمن آن سلیمان اینانج‌بیک را ستایش می‌کند؛ اما این مقدار عنایت، سلیمان اینانج‌بیک را راضی نمی‌کند. وی در پاسخ آن قصیدہ، خطاب به مسعود سعد، قطعہای با همان وزن و قافیہ می‌سراید، کہ در آن، ضمن مدح مسعود سعد از وی انتقاد می‌کند و به عیب‌جویی وی می‌پردازد. ما این قطعہ را در مقدمہ، بخش مسعود سعد و شاعران ہم‌عصرش، در صفحہ ۵۳ آورده‌ایم.

مأخذ ما، از این قطعہ سلیمان اینانج‌بیک، در هنگام تہیہ مقدمہ، دیوان مسعود سعد، به تصحیح رشیدیاسمی بود و مصحح محترم ہم مأخذ این قطعہ را ذکر نکرده است. تعداد ابیات قصیدہ مذکور در تصحیح رشیدیاسمی سی و ہشت بیت است، کہ در انتہای دیوان مسعود سعد، صفحہ ۷۳۴ آمدہ است. اما این قطعہ در نسخہ ہمدان (برگ ۱۱۳) نوزدہ بیت افزون دارد؛ علاوہ بر آن صورت بعضی ابیات مشترک در دست‌نویس ہمدان صحیح‌تر است. ما در اینجا جهت اطلاع، ویراست نہایی این قطعہ را با ابیات نویافتہ می‌آوریم. توضیح اینکه ابیات نویافتہ و کلمات و ترکیبات تغییر یافتہ با حروف ایرانیک مشخص شدہ است:

ز گفتار مسعود سعد آنکہ هست
و حیدالزمان و بدیع‌الکلام
مرا قاضی خوش یکی مژدہ داد
کہ آن خوشترک از مراد است و کام

سال گذشتہ دیوان اشعار مسعود سعد سلمان با مقدمہ، تصحیح متن و تعلیقات به کوشش نگارندہ، جزو انتشارات پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به چاپ رسید. یکی از مأخذ نگارندہ (مأخذ شماره ۹) در تصحیح متن، دست‌نوشتہ دیوان مسعود سعد سلمان است کہ در ۲۷۹ ورق، به خط نستعلیق، در تاریخ پانزدہم جمادی‌الثانی سنہ ۱۰۵۰ کتابت شدہ است و در کتابخانہ دانشگاہ بوعلی ہمدان، بہ شماره ۵۶۳۴۱ نگہداری می‌شود. این دست‌نوشتہ علی‌رغم تاریخ متأخر آن و صرف‌نظر از کم‌دقتی کاتب، از روی دست‌نوشتہای کہن و معتبر رونویسی شدہ است و دارای ارزش فراوان است.

در زمان تصحیح متن دیوان مسعود سعد، بہ یاری بعضی از دوستان در دانشگاہ بوعلی، فیلمی از این نسخہ در اختیار بندہ قرار گرفت کہ چندان قابل استفادہ نبود، استفادہ کامل از این نسخہ موکول بہ زمانی شد کہ فیلمی با کیفیت بہتر در دسترس من قرار بگیرد. این اتفاق مبارک بہ ہمت دوست فاضل و نسخہ‌شناس توانا جناب آقای سید صادق اشکوری، زمانی افتاد کہ دیوان مسعود سعد در چاپخانہ مراحل نہایی را پشت سر می‌گذاشت. بعد از وصول فیلم جدید مجدداً آن را با متن مقابلہ کردم تا در ویرایش دوم اختلافات را اعمال کنم. اما اشعاری نویافتہ در این دست‌نوشتہ وجود دارد کہ بہتر دیدم بہ اطلاع اہل فضل برسانم.

ہنگامی کہ مسعود سعد بعد از رهایی از زندان نای، از سوی بونصر پارسی، بہ حکومت چالندر (ناحیہای در حوالی لاهور) منصوب می‌شود، بسیاری از شاعران و اہل فضل یا بہ دیدنش می‌روند و یا نامہ‌های منشور و منظوم برای وی می‌فرستند، از جملہ شخصی بہ نام قاضی خوش‌پیام، کہ با مسعود سعد دوستی دیرینہ داشتہ و مسعود سعد ہم در

* پژوهشگر متون ادبی.



چه شعری که آن شعرها با حلل
چه عیشی که آن عیش‌ها با نظام
دل‌انگیز لفظش چو در چمش جمش
دل‌ویز خطش چو در زلف دام
بنای سخن را برافراشته
به جایی که بودش زحل زیر بام
ولیکن ز بس مدحت نفس خویش
بلندیش برده ز حدّ قوام
نباید رسانید آنجا بنا
که از بس بلندی بودش انهدام
حکیمانه از قوت اعتدال
بود نفس را تندرستی مدام
ولیکن چو بیرون شد از حدّ آن
ز صحت گراید به به سوی سقام
تو را هرچه از خامه نظم و نثر
برون شد سخن گشت بر تو حرام
که از خامه نظم و نثرت فزود
همه خوبی و نعمت و احترام
چنان آیدم در دل ای سیدی
که هستی تو در خویشتن مستهام
بدین‌روی خود را چو معشوقه‌ای
همیدون ستایش کنی بردوام
چنان مدح‌ها چون تویی را بود
چو شمشیر چوبین و زرین ستام
بنای تن خود ز گفتار خود
به یکره چو گل مشکفام انصرام
تو را کاندرا آفاق چون رعد و برق
به لاف و به تیزی بود بانگ و نام
چه ماند بدین‌سان به هر گوشه‌ای
فزون جسته از عامه بر خود زحام
هرآن شعر تو کاندرا آن مدح تو
نباشد، بر تو بود ناتمام
چو بازاری بدفروشی تو راست
که بفروشی آنچه‌ت بود بی‌قوام
اگر مادحی، از چه روی، ای شگفت
چو ممدوح در سر کنی احتشام

تفاخر نمایی به اصل و شرف
تکبر فزایی به اسب و غلام
تو را گر خرد باشد، ای اوستاد
همانا که بس باشد آن عار و عام
که گویی: مرا ریدکانند خوب
که از نورشان مه کنند نور فام
دراندیش تا هرکه این بشنود
چگونه بدان خوش کند حلق و کام؟
کسی را که چون سرکشان و سران
نباشد بسی سرکشی و خرام،
نه بر پیشه‌ها بختیان گله
نه در دشت‌ها تازیان دوام (؟)
چرا خواند باید به کبر و به لاف
چو نادیدگان پیش هر خاص و عام
سه تا مال را بادپایان‌رمه
دو کرّه که را بختیان کیام
نه سالار هندو نه فغفور چین
نه از اصل کسری نه از نسل سام
چه گویی؟ که‌ای تو؟ که گویی همی:
سلیمان اینانج‌بک را سلام
به ده‌روزه شغلی نه بس پایدار
برابر کنی خویشتن با عظام
چو پرسیدم از قاضی خوش‌پیام
کز آن هیچ گفتی که داد این پیام؟
چو قاضی شنید این، بخندید و گفت:
که بگسستش از هم گریبان رام
چو زر پخته دانستم پیش ازین
چو سیم آمدی چون بدیدمت خام
چرا نسپری همچو جدّ و پدر
زهی رنگ و نیرنگ و ریواس و دام
گراز مام و باب خودت شرم نیست،
نگهدار رسم و ره باب و مام
به هر ساز چون نان خویش شتر (؟)
روان شد به گفتار من بی‌زمام
به لُخ از قلمدان بیر آن قلم
چو غازی برانداز راه سهام



کتابه بنه بر یمین و یسار
 بکبا در اس ز حلف و ادام (؟)
 بدین روی اگر هیچ دعوی کنی
 بلی باشدت خلق یکرویه رام
 و گر نیز گویی که در شاعری
 به از بوشکوری به از بوتمام،
 همت کس نگوید حدیثی فزون
 اگرچه نه‌ای همچو ایشان ایام [تمام]
 و لیکن چو گویی ز تیغ و کمند
 نمایند از آن مردمان انتشام
 تو را رشته و پود دیدم کمند
 تو را چوب چندل شنیدم حسام
 کنونم نگویی که در جنگ‌جای
 کمندت چگونه، حسامت کدام؟
 نگویی که اندر مصاف از پی‌ات
 به گریه گشادست چشم مسام
 ندانی مصافی که هنگام رزم
 به نهی و به امرش نوازی قیام (؟)
 جز آن دو صف سی پیاده که هست
 یکی زان سیاه و دگر لعل‌فام
 تو ای متحد بهلو و چون اوفتدت (؟)
 از آن خصم شش رویه‌ای در خرام [غرام]
 عرق گیری از تف قبضه چنانک
 ز تف زمین آب گردد غمام
 در آن حال چونان شوی حسره‌چشم
 که شناسی از اول روز شام
 تو در بوم جالندری رزم‌جوی
 به رمح و سنان و به اسب و ستام
 ينظر علی عیاری ولیک
 تو نرمی و او بود الدایخام (الد الخصام)
 نباشی به هیبت چنو و چنو
 همی درع پوشی ببندی لثام
 نباشد به قیمت چو سیم سپید
 اگرچه سپید است و روشن رخام
 بدانچه‌ت به یک گوشه از ناحیت
 بود همچو دیگر و کیلان مقام

چرا خویشتن را چنان گم کنی
 که بیرون نهی از حد خویش گام
 هرآن کس که نشناخت او خویش را
 فقد کان یعرف و ربّ الانام.
 جز این قطعه، بند اول از مسط شماره ۱ مسعود سعد که در
 مدح ابوالفرج نصرین رستم سروده است، و در صفحه ۷۴۱
 دیوان جای دارد، در این دست‌نوشته (برگ ۱۲۹) به دست آمد،
 که در زیر می‌آید:

ای با گل رخسار تو گل‌های جهان خار
 گل نیست چو رخسار تو در خلخ و فرخار
 اغیار عزیزند به پیش تو و من خار
 نه سرو و نه گل چون تو، به بستان و به گلزار
 چون یوسف مصریت ار آرند به بازار
 زبید که شود یوسف مصریت خریدار

نکته دیگر آنکه، در بین اشعار عربی مسعود سعد، که از لابه‌لای
 جنگ‌های مختلف حاصل کرده‌ایم، دو بیت از جنگ روضة
 الناظر و نزهة الخاطر (برگ ۱۳۶) نقل شده بود که بعداً بیت
 سومی هم از آن شعر، در کتاب طرائف الطرف، اثر حسین بن
 محمد بن عبدالواهاب الحارثی البغدادی (۴۴۳-۵۲۵ق)، به
 همت دوست فاضلم آقای سهیل یاری گل‌دره، یافت شد، که
 هر سه بیت را در اینجا می‌آوریم:

مِن الْمَدَامِ مَاءُ الشَّقِّ يَنْسَجِمُ
 وَ فِي الْأَضَالِجِ نَارُ الْوَجْدِ تَطْطَرُمُ
 فَذَاكَ يُغْرِقُ جَسْمًا كُلُّهُ سَقَمٌ
 وَ تِلْكَ تَحْرِقُ قَلْبًا كُلُّهُ ضَرَمٌ
 وَ بَيْنَ حَالِيهِمَا نَفْسٌ مُدَّرٌّ بِهِ
 مَا إِنْ تَزَلَّ لَهَا فِي نَكْبَةٍ قَدَمٌ

(طرائف الطرف، تصحیح هلال ناجی، بیروت، ۱۴۱۸ق، ص ۸۷)

مطلب دیگر آنکه اخیراً در جنگ یحیی توفیق، که به سال
 ۷۴۵ق گردآوری شده و دست‌نوشته آن در کتابخانه بزرگ
 سلیمانیه استانبول به شماره ۱۷۴۱ نگهداری می‌شود، و به
 لطف پژوهنده فاضل، آقای مهدی رحیم‌پور، به دستم رسید،



ابیاتی پراکنده از مسعود سعد یافتیم که نقل آن‌ها را در اینجا لازم می‌دانیم:

این جهانی ز هرچه مرد کند
بهتر از خویشتن شناسی نیست
وان جهانی ز هرچه مرد کند
بتر از خوی ناسپاسی نیست

(برگ ۱)

هیچ علت بتر از پیری نیست
که شود مردم مأخوذ به جان
ای شفا دار همه علت‌ها
تو بدین علت ما را برسان [مرسان]

(برگ ۱۴۲)

سپید روی مرا کرد حادثات سیاه
سیاه موی مرا کرد حادثات سپید

(برگ ۱۴۳)

گناه دارم بسیار و خوش همی باشم
بدان امید که ایزد بخواهدم بخشید

(برگ ۷۷)

هر دل که جراحت کندش گردش گردون
آن را نکند جز کف انعام تو مرحوم

(برگ ۸۴)

استدراک

در گزارش میراث شماره ۵۴ - ۵۵، مقاله‌ای از آقای عبدالرسول فروتن با عنوان «ترجیع‌بندی نویافته از فانی خشتی» به چاپ رسیده که اغلاطی چند در آن راه یافته است. بدین وسیله اصلاح و از ایشان عذرخواهی می‌شود.

۱. ص ۱۹، ستون راست، س ۱۹: مصراع «لمن الملک، لله الواحد» به اشتباه «... الله الواحد» چاپ شده است.

۲. ص ۱۹، ستون سمت راست، سطر آخر: مصراع «وی کفّت بحر بی کرانه جود» است به صورت «وی گفت ...» چاپ شده است.

۳. ص ۱۹، ستون چپ، س ۱۳: در نسخه صراحتاً «ماده» آمده و مصراع به صورت «ساقی ماده دوش باده ناب» بوده است که این کلمه به «باده» تبدیل شده و جلوی آن هم علامت سؤال آمده است.

